

تأملی در شرایط دعوای اعتراض شخص ثالث

تأملی در شرایط دعوای اعتراض شخص ثالث

خلیل احمدی*

در دعوای بین اشخاص متعدد دارای نفع مشترک، صدور حکم به ضرر یکی از این خواهانها باعث وارد شدن «خلل» به حقوق دیگر خواهانها نمی‌شود و به همین دلیل، نیازی به اعتراض ثالث نیست. در دعوای بین خواندگان دارای نفع مشترک، اگر حکم به ضرر یکی از خواندگان صادر شود و از نتیجه آن حکم به ضرر دیگر خواندگان استفاده شود، وارد شدن «خلل» به حقوق آنها محقق شده و برای از بین بردن «خلل» وارده، می‌بایست نسبت به آن اعتراض ثالث شود. به دلیل اینکه از صدور قرارها «خللی» به اشخاص ثالث وارد نمی‌شود، قرارها قابل اعتراض توسط ثالث نیست.

در صورت پذیرفتن ادعای ثالث، تصمیم دادگاه همیشه به صورت «حکم» است. به دلیل اینکه دادگاه نمی‌تواند دعوای اصلی را به صورت قرار نقض کند، امکان ایراد شکلی به دعوای اصلی توسط معترض ثالث وجود ندارد.

یکی از انواع شکایت‌های قابل طرح از آرای صادره، اعتراض شخص ثالث است. به دلیل اینکه ممکن است از رأی صادره، به حقوق اشخاصی که در آن دعوا حضور نداشتند، «خللی» وارد شود، قانونگذار، حق اعتراض ثالث را برای این اشخاص پیش‌بینی کرده است. با توجه به اینکه دادگاه بعد از بررسی مدارک و دفاعیات طرفین، اقدام به صدور رأی کرده است، در دعوای اعتراض ثالث، دادگاه باید مجدداً با توجه به موضوع ادعاهای معترض ثالث رسیدگی کند. علی‌رغم بررسی دعوای اعتراض ثالث توسط حقوقدانان، موارد و موضوعات مبهم و قابل‌بحثی وجود دارد که به دقت، مطالعه و بررسی نشده است. مقاله حاضر درصدد بررسی اعتراض ثالث به صورت کاربردی و نگاه متفاوت به این نوع شکایت است.

در دعوای بدوی، خواهان و دادخواست او باید شرایطی داشته تا به دعوای او رسیدگی شود. این مقاله درصدد بررسی این موضوعات است که چه اشخاصی حق اعتراض ثالث را دارند؟ آیا می‌توان این اشخاص را به نوعی دسته‌بندی و ضابطه‌مند کرد؟ از چه آرای می‌توان اعتراض ثالث کرد؟ خواسته دعوای اعتراض ثالث چیست؟ درنهایت، رسیدگی و تصمیم‌گیری نسبت به آن چگونه است؟

۱. شرایط دعوای اعتراض ثالث

ماده ۳۱۷ قانون آیین دادرسی در امور مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد: «اگر در خصوص دعوایی، رأیی صادره شود که به حقوق شخص ثالث، خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن اعتراض نماید». برای اقامه دعوای اعتراض ثالث، سه شرط «وارد شدن خلل به حقوق ثالث»، «حکم بودن تصمیم دادگاه» و «ثالث بودن معترض» لازم است. در صورت تحقق این شرایط، ثالث حق اعتراض دارد.

۱-۱. شرط وارد شدن «خلل» به حقوق معترض ثالث

برای بررسی این شرط، با توجه به اینکه ممکن است خواسته دعوا مالی یا غیرمالی باشد، «خلل وارد شده» به

حقوق ثالث در این دو نوع دعوا به صورت جداگانه بررسی می‌شود.

الف. دعاوی غیرمالی

قانونگذار، دعاوی غیرمالی را تعریف نکرده است. در تشخیص دعاوی مالی از غیرمالی باید تمایز حق مالی از غیرمالی مشخص شود. «حق غیرمالی امتیازی است که هدف آن، رفع نیازمندی‌های عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق، روابط غیرمالی اشخاص است. ارزش دادوستد را ندارد و به طور مستقیم، قابل ارزیابی به پول نیست». قانونگذار در مواردی بعضی از دعاوی را که ذاتاً مالی بوده، غیرمالی اعلام نموده و به اینگونه دعاوی، دعاوی غیرمالی اعتباری گفته شده است. باید گفت هرچند دعاوی غیرمالی، از حیث آثار، تابع دعاوی غیرمالی هستند، ولی شرایط اعتراض ثالث به حکم صادره در خصوص این دعاوی، مثل دعاوی غیرمالی نبوده و معیار اعتراض ثالث به آنها به شیوه دعاوی مالی ملاک عمل قرار می‌گیرد.

در دعاوی غیرمالی، «خلل» وارد شده در صورتی محقق می‌شود که به این حقوق غیرمالی تجاوز شود. با توجه به شخصی بودن دعاوی مذکور، در صورتی که صاحب حق، اقامه دعوا کرده یا طرف دعوا قرار گیرد، امکان اقامه دعوا توسط ثالث و اعتراض به آن وجود ندارد زیرا «خللی» به حقوق ثالث وارد نمی‌شود مگر اینکه این حقوق، متعلق به ثالث بوده و خواهان به ناحق مدعی این حق غیرمالی شده باشد. به طور مثال، شخص خواهان علیه خانمی دعاوی اثبات رابطه زوجیت اقامه کرده و حکم گرفته باشد. اگر ثالث، مدعی ازدواج با این خانم قبل از این تاریخ باشد، حق اعتراض ثالث دارد ولی ورثه شوهر نمی‌توانند با این استدلال که با اثبات رابطه زوجیت، سهم الارث آنها از ترکه کاهش می‌یابد، به این حکم اعتراض ثالث کنند. در مثال دیگر، شخص (الف) علیه شخص (ب) دعاوی اثبات نسب و رابطه پدر و فرزندی اقامه کرده و حکم بر اثبات رابطه بنوت صادر شده است. ورثه آن شخص نمی‌توانند به این حکم اعتراض ثالث کرده و مدعی شوند که این شخص با اثبات رابطه فرزندی خود، بعد از فوت مورث، ارث می‌برد و به همین دلیل به حقوق آنها «خلل» وارد شده است زیرا در این دعوا، امور مالی جنبه فرعی داشته و قابل اعتنا نیست. اگر این رابطه علیه شخص اصلی و اصیل اثبات شود، دیگران حق اعتراض ثالث ندارند. علاوه بر این، حقی برای ورثه در زمان اقامه دعوا علیه مورث خود متصور نیست تا بتوانند به این حکم اعتراض کنند. به بیان دیگر، اگر بعد از صدور حکم، موضوع دعوا به شخصی منتقل شود، منتقل‌الیه به عنوان قائم مقام، حق اعتراض ندارد زیرا با صدور حکم، حقی برای او وجود ندارد تا به قائم مقام منتقل شود. در این مورد نیز با توجه به اینکه قائم مقامی ورثه بعد از صدور حکم و فوت مورث است، حق اعتراض ثالث ندارند.

ب. دعاوی مالی

در دعاوی مالی برای تشخیص «خلل» وارده به حقوق اشخاص ثالث، باید انواع دعاوی بین اشخاص متعدد بررسی شده تا معلوم شود کدامیک از این حالت‌ها برای معترض ثالث، حق اقامه دعاوی اعتراض ثالث را به وجود می‌آورد.

امکان دارد بین اشخاص مختلف، دعاوی متعددی مطرح شود. بر اساس دعاوی بین اشخاص مختلف، قابلیت اعتراض ثالث و به عبارت دیگر، بحث «وارد شدن خلل» به حقوق ثالث نیز بررسی خواهد شد.

۱) مرتبط بودن دعاوی متعدد بین اشخاص مختلف

ممکن است دعاوی بین اشخاص مختلف به این نحو باشد که اشخاص مختلف نسبت به موضوع دادرسی دارای نفعی متفاوت از دیگر اشخاص بوده و به عبارت دیگر، هرکدام مدعی نفع مستقل باشند. در صورتی که اشخاص مختلف نسبت به موضوع دادرسی، مدعی حق مستقل باشند، با توجه به اینکه دعاوی ورود ثالث، یکی از مصادیق دعاوی طاری بوده و در دعاوی طاری، شرط «مرتبط بودن» لازم بوده، در این مورد، «مرتبط بودن» این است که اشخاص مختلف نسبت به موضوع دادرسی، نفع مستقل داشته باشند. بنابراین با توجه به این که در دعاوی «مرتبط» بین اشخاص مختلف، هرکدام مدعی حق مستقلی برای خود در موضوع دادرسی هستند، در صورتی که حکم صادر شود و ثالثی مدعی حق مستقلی برای خود باشد، بحث وارد شدن «خلل» به حقوق ثالث محقق شده و ثالث می تواند به این رأی اعتراض ثالث کند. به طور مثال، شخص (الف) علیه شخص (ب) نسبت به مال معینی دعاوی مالکیت یا خلع ید اقامه می کند. شخص ثالث (ج) نیز نسبت به این مال مدعی مالکیت است. این ادعاها با توجه به اینکه به نفع هرکدام اثبات شود، نسبت به ادعای (دعای) اشخاص دیگر نیز مؤثر است، دعاوی «مرتبط» محسوب می شود. بنابراین اگر رأی بین (الف) و (ب) صادر شود، شخص (ج) می تواند به آن اعتراض ثالث کند.

۲) دعاوی بین اشخاص مختلف دارای نفع مشترک

حالت دیگری که امکان دارد دعاوی متعددی بین اشخاص مختلف مطرح شود این است که بین خواهان ها یا خواندگان، نفع مشترک در اقامه دعا یا دفاع از دعا وجود داشته باشد.

فرض اول. امکان دارد خواهان های متعدد، نفع مشترک در اقامه دعا داشته باشند. در این خصوص در صورتی بین اشخاص متعدد، نفع مشترک وجود دارد که سبب دعا بین آنها مشترک باشد. در حقوق ایران در هیچ حالتی لازم نیست که اشخاص دارای نفع مشترک با همدیگر و در یک دادخواست، دعاوی خود را مطرح کنند. به همین جهت، هرکدام از خواهان ها می توانند به صورت مستقل و جداگانه دعاوی خود را مطرح کرده یا اینکه اصلاً دعاوی خود را اقامه نکنند. هرچند دعا به این نحو «مرتبط» نیست ولی در صورتی که بعضی از اشخاص در دعاوی خود، سهم دیگر اشخاص ذینفع را مطالبه کنند، این حالت به نحوی دعاوی «مرتبط» محسوب می شود. بنابراین در این مورد، هرچند طبق مقررات قانون مدنی از مصادیق ایفای ناروا بوده و نمی بایست اثری داشته باشد، به دلیل اینکه به موجب حکم دادگاه، استحقاق خواهان به اثبات رسیده، شخص ثالث باید فقط در چارچوب اعتراض ثالث، دعاوی خود را مطرح کند.

به هر حال، در صورتی که از بین خواهان های دارای نفع مشترک، یکی از آنها اقامه دعا کرده و این شخص در این دعا برنده شود، با توجه به شرایط اعتبار امر قضاوت شده، خواهان های دیگر باید برای احقاق حق خود، دعاوی مستقل و جداگانه اقامه کنند. هم چنین اگر خواهان در دعا شکست بخورد، به ضرر دیگر شرکا نبوده و مانع اقامه دعاوی آنها نمی شود. بنابراین بحث وارد شدن «خلل» به حقوق ثالث در این حالت نیز منتفی بوده و به همین جهت، اعتراض ثالث نیز امکان پذیر نیست.

به بیان دیگر، در این نوع دعا اگر خواهان های متعدد با نفع مشترک بوده و بعد از اقامه یکی از خواهان ها به نفع یا به ضرر او حکم صادر شود، به نفع یا ضرر دیگر خواهان ها نیست. به همین جهت، در صورت صدور حکم به ضرر خواهان، خواهان های دیگر، حق اعتراض ثالث ندارند مگر اینکه خواهان ها کل آن طلب را مدعی شده و حکم به نفع ایشان صادر شود. در این صورت، چون در حکم صادره، حقوق اشخاص ثالث نیز مطالبه شده، آنها

حق اعتراض ثالث دارند.

سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر یکی از این اشخاص، کل طلب را در دادخواست برای خودش مطالبه کرده و دادگاه، هیچ حقی برای ایشان به رسمیت نشناسد، آیا دیگر اشخاص ذینفع باید به این حکم اعتراض ثالث کنند یا بدون توجه به این حکم، حق خود را در دعوای مستقل مطالبه کنند؟ باید گفت در این مورد، حقی برای خواهان به اثبات نرسیده و همان‌طور که بعداً توضیح داده می‌شود، در صورتیکه حکم به ضرر خواهان صادر شود، این حکم به ضرر دیگر اشخاص ذی‌نفع نبوده و مانع اقامه دعوای آنها نمی‌شود زیرا در این حالت، تنها بی‌حقی خواهان اثبات شده و حقی برای خوانده به اثبات نرسیده است.

فرض دوم. ممکن است بین خواندگان متعدد، نفع مشترک در دفاع از دعوا وجود داشته باشد. این هم در صورتی است که «منشأ» دعوا بین خواندگان، مشترک باشد.

نکته مهم در خصوص دعاوی بین خواندگان دارای نفع مشترک (مثل دعوای الزام به انتقال سند رسمی خریدار علیه فروشندگان متعدد) این است که خواهان می‌تواند دعوا را در یک دادخواست علیه همه خواندگان اقامه کرده یا این‌که به صورت جداگانه و مستقل علیه هر کدام از آنها اقامه دعوا کرده یا اینکه اصلاً علیه بعضی از خواندگان دعوا اقامه نکند. بنابراین با توجه به این ویژگی و شرایط اعتبار امر قضاوت‌شده که وحدت اصحاب دعوا را شرط می‌داند، اگر دعوای اقامه‌شده خریدار، علیه یکی از فروشندگان، منجر به محکومیت آن فروشنده به انتقال به میزان سهم او شود، صدور این حکم، خریدار را بی‌نیاز از اقامه دعوای مستقل علیه فروشنده دیگر نمی‌کند و باید خریدار برای انتقال سهام باقی‌مانده، علیه فروشندگان دیگر، دعوای مستقل اقامه کند.

اگر هم حکم به ضرر خریدار صادر شود، صدور این حکم، مانع اقامه دعوای خریدار علیه دیگر فروشندگان نیست و آنها نمی‌توانند به حکم سابق استناد کرده و به دلیل حکم سابق، از دادگاه درخواست رد دعوا را بکنند زیرا شرایط اعتبار امر قضاوت‌شده که وحدت اصحاب دعواست فراهم نیست. به عنوان دلیل هم قابل استناد نیست زیرا وقتی که منطوق آن قابل استناد نیست، اسباب مواجهه آن در دعوای دیگر علیه شخص دیگر قابل استناد نیست. به طور مثال، اگر خریدار علیه یکی از فروشندگان، دعوای الزام به انتقال سند اقامه کند و خوانده به عنوان فروشنده، نسبت به مدرک مورد استناد خواهان (خریدار) ادعای جعل مطرح کند و ادعای جعل رد شود، در اقامه دعوای بعدی خریدار علیه دیگر فروشندگان، آنها از طرح ادعای مجدد جعل منع نشده‌اند.

بنابراین اگر این حالت محقق شود و حکم به نفع خواهان صادر شود، با توجه به اینکه این حکم علیه اشخاص ثالث قابل اجرا نیست، به ضرر ثالث نبوده و به همین دلیل، بحث وارد شدن خلل به حقوق ثالث نیز محقق نشده تا حق اعتراض ثالث داشته باشد. تنها ایرادی که بر این تفسیر وجود دارد، ماده ۲۳۳ قانون امور حسبی است که مقرر می‌دارد: «اثبات دعوا به طرفیت بعضی از ورثه نسبت به سهم همان بعض مؤثر است و وارث دیگر که طرف دعوا نبوده می‌تواند بر حکمی که به طرفیت بعضی از ورثه صادر شده اعتراض نماید». با توجه به تفسیری که شده، به دلیل اینکه حکم علیه دیگر وراث قابل اجرا نیست، نمی‌بایست دیگر وراث حق اعتراض ثالث داشته باشند، در حالی که ماده مذکور، برخلاف این تفسیر است.

باید گفت ماده مذکور، علی‌رغم این‌که بیان کرده نسبت به سهم همان بعض مؤثر است ولی به جهت اینکه ماده ۸۶۹ قانون مدنی تصریح دارد حقوق و دیونی که به ترکه میت تعلق دارد باید قبل از تقسیم آن ادا شود، به استناد

ماده مذکور، حق اعتراض ثالث برای دیگر ورثه پیش‌بینی شده است زیرا بر طبق مواد قانون مدنی، چون ترکه بعد از پرداخت محکوم‌به، بین ورثه تقسیم می‌شود، این امر به‌نوعی باعث کاهش کل ترکه شده و به همین جهت به حقوق دیگر وراث هم ضرر وارد می‌شود.

سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا ماده ۲۳۳ قانون امور حسبی استثنا بوده و فقط ناظر به ترکه متوفی است و در بقیه موارد، به دلیل این‌که علیه دیگر اشخاص قابل‌اجرا نبوده، قابل‌اعتراض توسط آنها هم نیست؟ باید گفت از این ماده می‌توان یک قاعده استنباط کرد و آن هم این است که درست است در چنین دعاوی حکم علیه دیگر اشخاص که در موقعیت خوانده بوده قابل‌اجرا نیست و حتی در مقابل دعاوی جدید «محکوم‌له حکم سابق» علیه خود می‌توانند از کلیه طرق دفاعی استفاده کنند، ولی به دلیل اینکه سبب دعوا بین محکوم‌علیه حکم سابق با این اشخاص، مشترک بوده و به‌نوعی نفع مشترک در دفاع از دعوا داشتند، نتیجه حکم سابق در مقابل آنها قابل‌استناد است و محکوم‌له می‌تواند از نتیجه حکم سابق به ضرر دیگر اشخاص ذینفع استفاده کند. به‌طور مثال، (الف) مالی از (ب) و (ج) خریداری کرد. (الف) دعاوی فسخ قرارداد مذکور را به استناد خیار «غبن» علیه یکی از فروشندگان (ب) اقامه کرده و حکم فسخ به نفع (الف) نسبت به سهم محکوم‌علیه (ب) صادر و قطعی شد. اگر (الف) بخواهد همان دعوا را به استناد همان سبب یعنی خیار «غبن» علیه فروشنده دیگر (ج) اقامه کند، خواهان (محکوم‌له حکم سابق) برای برنده‌شدن در دعاوی جدید نمی‌تواند به حکم سابق علیه فروشنده دیگر استناد کند و باید دوباره همه شرایط فسخ را در این دعوا اثبات کند ولی اگر دعاوی فسخ را به سبب خیار «تبعض صفقه» علیه فروشنده دیگر (ج) اقامه کرده و مستند دعاوی خود را حکم سابق قرار دهد، چون خواهان به نتیجه حکم سابق استناد کرده و نتیجه حکم سابق به ضرر خوانده بوده و قابل‌استناد است، خوانده به‌عنوان ثالث می‌تواند به نتیجه حکم سابق، اعتراض ثالث کند. بنابراین در دعاوی بین اشخاص دارای نفع مشترک، فقط در صورتی‌که از نتیجه آن حکم به ضرر دیگر اشخاص ذینفع استفاده شود، اعتراض ثالث لازم می‌شود ولی اگر نتیجه حکم سابق به دلایلی از جمله عدم استفاده خواهان از آن نتیجه، قابل‌استناد در مقابل دیگر اشخاص ذینفع نباشد، این اشخاص، حق اعتراض ثالث ندارند.

به همین دلیل، در خصوص ماده ۲۳۳ قانون امور حسبی که حق اعتراض دیگر ورثه را به‌طور مطلق بیان کرده، باید گفت چون این نتیجه همیشه در مقابل دیگر ورثه قابل‌استناد بوده و باعث کاهش ترکه می‌شود، به‌صورت مطلق، حق اعتراض را پیش‌بینی کرده، ولی اگر در موارد دیگر غیر از بحث ترکه، نتیجه قابل‌استناد نباشد، قابل‌اعتراض هم نیست. به‌طور مثال، اگر در مثال مذکور، خواهان محکوم‌له به‌جای دعاوی فسخ، دعاوی الزام به انتقال سند علیه فروشندگان دیگر اقامه کرد، نه‌تنها حق اعتراض ثالث به حکم سابق توسط خوانندگان (دیگر فروشندگان) وجود ندارد، بلکه حتی خوانندگان برای رد دعاوی الزام به انتقال سند نمی‌توانند به حکم سابق فسخ، استناد کنند.

۳) دعاوی غیرقابل‌تجزیه و تفکیک

«دعاوی غیرقابل‌تجزیه و تفکیک»، همان دعاوی اشخاص متعدد دارای نفع مشترک بوده، تنها تفاوت این دو دعوا این است که در دعاوی دارای نفع مشترک، خواهان می‌تواند علیه بعضی از خوانندگان اقامه دعوا کرده و علیه بعضی دیگر نکند (مانند دعاوی مالک علیه یکی از غاصبین یا دعاوی طلبکار علیه یکی از وراث بدهکار)، درحالی‌که در دعاوی غیرقابل‌تجزیه و تفکیک (مثل دعاوی خواهان برای بطلان سند رسمی علیه فروشنده و خریدار یا دعاوی

مالک برای اثبات حق ارتفاق علیه مالکین ملک مجاور) باید کلیه خواندگان، طرف دعوا قرار گیرند زیرا اگر اقامه این نوع دعوا (غیرقابل تجزیه) علیه بعضی از خواندگان پذیرفته شود، در فرض صدور حکم به نفع خواهان در این دعوا با حقوق اشخاص دیگر که طرف دعوا قرار نگرفتند تعارض داشته و حقوق آنها را بدون این که از خود دفاع کنند، تحت تأثیر قرار می دهد. به بیان دیگر، «دعوی غیرقابل تجزیه و تفکیک» یکی از مصادیق دعاوی دارای نفع مشترک است. تنها تفاوتش این است که در «دعوی غیرقابل تجزیه» باید همه خواندگان طرف دعوا قرار گیرند.

بنابراین باید گفت «دعوی غیرقابل تجزیه و تفکیک» فقط نسبت به خواندگان و در مقام خوانده محقق می شود و نسبت به خواهان ها و در مقام خواهان «دعوی غیرقابل تجزیه» محقق نمی شود زیرا برخلاف خواندگان که اگر همه آنها طرف دعوا قرار نگرفتند، قرار عدم استماع صادر می شود، در حقوق ایران لازم نیست خواهان ها با همدیگر اقامه دعوا کنند بلکه هرکدام می توانند به طور مستقل دعوی خود را اقامه کنند. بر این اساس، «دعوا» هیچوقت نسبت به خواهانها عنوان «غیرقابل تجزیه و تفکیک» ندارد.

اگر خواهان، دعوا را به جای اینکه علیه همه خواندگان اقامه کند، علیه بعضی از خواندگان مطرح کرد و دادگاه نیز متوجه این امر نشود و حکم به نفع خواهان صادر شود، به دلیل اینکه این حکم علیه ثالث نیز قابل اجراست، بحث وارد شدن «خل» به حقوق ثالث محقق بوده و به همین جهت، ثالث حق اعتراض ثالث به این حکم را دارد. ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی که قبلاً بیان شد، اصطلاح رأی را برای قابلیت اعتراض ثالث پیش بینی کرده است. با توجه به اینکه رأی، اعم از حکم و قرار است، این دو به صورت جداگانه مطالعه می شود.

۱-۲. صدور حکم

در صورتی که خواهان دعوی اقامه کند، ممکن است حکم به ضرر یا به نفع او صادر شود.

الف. صدور حکم به نفع خواهان

در موردی که حکم به نفع خواهان صادر شود، در دعاوی غیرمالی بحث خاصی وجود ندارد ولی دعاوی مالی به شرح ذیل بررسی می شود.

الف. در دعاوی مرتبط بین اشخاص متعدد یعنی دعاوی ای که ثالث، مدعی نفع مستقل است، برای اینکه ثالث از حقوق خود دفاع کند، تنها از طریق اعتراض ثالث می تواند احقاق حق کند. به عبارت دیگر، از بین بردن «خل» وارده، تنها با اقامه دعوی اعتراض ثالث امکان پذیر است.

ب. در خصوص دعاوی بین اشخاص متعدد با نفع مشترک، با توجه به اینکه فرض بر این است که حکم به نفع خواهان صادر شده، منظور از این حالت، نفع مشترک بین خواندگان است. اگر به طور مثال، خریدار دعاوی الزام به انتقال علیه یکی از فروشندگان اقامه کرده و حکم به نفع خواهان (خریدار) صادر شود، از آنجایی که حکم علیه دیگر وراث قابل اجرا نیست به حقوق آنها خللی وارد نشده و حق اعتراض ثالث نیز ندارند مگر اینکه از نتیجه حکم سابق در مقابل دیگر فروشندگان استفاده و به آن استناد شود.

همچنین در دعاوی بین اشخاص متعدد با منافع مشترک، اگر حکم به نفع خواهان صادر شود، در صورتی که خواهان محکوم له، کل آن طلب را مطالبه کرده و دادگاه نسبت به کل آن به نفع خواهان حکم صادر کرده باشد، حکم مذکور قابل اعتراض توسط ثالث است. ولی در صورتی که خواهان تنها سهم خود را مطالبه کرده باشد و حکم

به نفع ایشان صادر شود به نفع و به ضرر دیگر خواهان‌ها نیست.

ج. در «دعوی غیرقابل تجزیه و تفکیک» با توجه به اینکه فقط بین خواندگان این حالت وجود دارد، در صورتی به ضرر اشخاص دیگر است که خواهان چنین دعوی را اقامه کرده، ولی به جای اینکه علیه همه خواندگان اقامه کند، فقط بعضی از آنها را طرف دعوا قرار دهد. از آنجایی که این حکم به نفع خواهان صادر شده و علیه اشخاصی که در موقعیت خوانده بوده، ولی طرف دعوا قرار نگرفتند نیز قابل اجراست، اشخاصی که در موقعیت خوانده بوده، ولی طرف دعوا قرار نگرفتند حق اعتراض ثالث به این حکم را دارند.

ب. صدور حکم به ضرر خواهان

(۱) دعوی غیرمالی

آثار بعضی از دعوی غیرمالی از جمله دعوی راجع به احوال شخصیه، محدود به روابط خصوصی نمی‌شود، بلکه به دلیل اینکه تنظیم‌کننده روابط اشخاص در جامعه است، آثارش بیش از روابط خصوصی است. سؤال این است اگر به طور مثال، خواهان دعوی اعلام محجوریت شخصی را اقامه کرده و دادگاه این دعوا را رد کرده باشد، اشخاص ثالث که این حکم با حقوق آنها تعارض دارد، باید به این حکم اعتراض ثالث کنند یا به دلیل اینکه حکم به ضرر خواهان بوده، نیازی به اعتراض ثالث نبوده و آنها بدون توجه به این حکم، باید دعوی مستقل برای اعلام حکم حجر اقامه کنند؟ بعضی از استادان حقوق بعد از ذکر مثال مربوط به اقامه یکی از برادران و رد دعوی آن برادر، استدلال کردند که «این حکم مانع از آن نیست که برادر دیگر نیز به نسب اعتراض کند. منتها چون وضع مدنی شخص، تجزیه‌ناپذیر است، کسانی که در دادرسی شرکت نداشتند نمی‌توانند ادعا نمایند که حکم درباره آنها هیچ اثری ندارد و اثر آن نسبی است». در مورد دعوی ورشکستگی نیز همین سؤال پیش می‌آید. در بخش بعد، این مسئله بررسی می‌شود.

(۲) دعوی مالی

دعوی مالی با توجه به انواع دعوی بین اشخاص مختلف، به صورت مجزا بررسی می‌شود.

الف. اگر در دعوی «مرتبط» یعنی دعوی که اشخاص مختلف نسبت به موضوع دعوا، مدعی نفع مستقل باشند، دعوی خواهان به موجب حکم رد شود، این حکم به ضرر دیگر اشخاص مدعی نفع مستقل نبوده تا نیاز به اعتراض ثالث باشد زیرا در این حکم، حق برای خوانده به اثبات نرسیده، بلکه فقط بی‌حق خواهان به اثبات رسیده است. بنابراین، اشخاص ثالث باید برای احقاق حق خود، دعوی مستقل اقامه کرده و خوانده دعوی سابق، در مقابل این شخص نمی‌تواند به حکم سابق استناد کند.

ب. ممکن است در دعوی سابق، حکم به ضرر یکی از خواهان‌های دارای نفع مشترک صادر شود. در این حالت با توجه به اینکه قبلاً گفته شد که بین خواهان‌ها حالت «غیرقابل تجزیه و تفکیک» متصور نبوده و تنها نفع مشترک در اقامه دعوا وجود دارد، همچنین با توجه به اینکه در این حالت، خواهان‌ها نیازی به اقامه دعوا به صورت مشترک ندارند، اگر حکم به ضرر یکی از خواهان‌ها صادر شود، به ضرر اشخاص دیگر که در موقعیت خواهان بوده، ولی اقامه دعوا نکردند نبوده و مانع اقامه دعوی مستقل دیگر اشخاص ذینفع نیست. بنابراین با توجه به اینکه در این حالت، بحث وارد شدن «خلل» منتفی بوده، اعتراض ثالث نیز امکان‌پذیر نیست. به طور

مثال، اگر دو نفر مالک مشاع پلاک (الف) باشند و مدعی حق ارتفاق در پلاک (ب) که تنها یک مالک دارد بوده و یکی از آنها علیه مالک پلاک (ب) (پلاک مجاور) اقامه دعوا کند و حکم به رد دعوی او صادر شود، این حکم، مانع اعتراض شریک دیگر برای اثبات حق ارتفاق نیست، ولی این سؤال پیش می‌آید که باید برای احقاق حق، اعتراض ثالث به حکم سابق کند یا اینکه بدون توجه به حکم سابق، دعوی مستقل اقامه کند؟ باید گفت هرچند برای جلوگیری از صدور احکام متعارض، شیوه اعتراض ثالث بهتر است ولی در حقوق ایران با توجه به اینکه دعوا نسبت به خواهان‌ها اصلاً حالت غیرقابل تجزیه نداشته، آنها تکلیفی به اقامه دعوی ضمن یک دادخواست ندارند. بنابراین در صورتی که حکم به رد دعوی خواهان صادر شود، اشخاص دیگر که در موقعیت خواهان محکوم علیه باشند برای احقاق حق خود، نیازی به اعتراض ثالث ندارند و باید دعوی خود را بدون توجه به حکم سابق، به صورت مستقل اقامه کنند.

ج. تنها موردی که ممکن است با صدور حکم به ضرر خواهان، به حقوق ثالث، «خلل» وارد شود، وقتی است که بحث «مستحق‌الغیربودن» مطرح باشد؛ بدین معنا که ممکن است خریدار، ملکی را از شخصی خریده باشد و بر اساس این خرید، دعوایی علیه شخص دیگر اقامه کند، ولی به دلیل مالکیت خوانده، دعوی خریدار رد شود. در اینجا چون بحث مراجعه خریدار به فروشنده پیش می‌آید، شاید بتوان گفت که فروشنده از رد دعوی خواهان (خریدار) متضرر شده است. باید گفت در این مورد اگر مقررات قانون ثبت از جمله مواد ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت، ملاک عمل قرار گرفته و طبق قانون ثبت، تنها اشخاصی مالک باشند که سند رسمی به نام آنهاست، بحث «مستحق‌الغیربودن» نسبت به اموال غیرمنقول پیش نمی‌آید. به همین جهت، با توجه به اینکه خرید باید با سند رسمی صورت گیرد وگرنه اعتبار ندارد و طبق مقررات ثبت، از جمله ماده ۲۲ و ۷۴ قانون ثبت باید بر اساس قانون ثبت به نفع مالک رسمی رأی صادر شود، امکان صدور حکم به ضرر خریدار نبوده تا بحث «مستحق‌الغیربودن» پیش آید. اگر هم شخصی مدعی بطلان سند رسمی باشد، باید دعوا به طرفیت فروشنده و خریدار اقامه شود. در غیر این صورت، قرار عدم استماع صادر می‌شود.

به هر حال، با توجه به اینکه رویه قضایی، انتقال مالکیت به موجب سند عادی را پذیرفته و همچنین انتقال مالکیت در اموال منقول، نیازی به تنظیم سند رسمی ندارد، تنها در صورت مستحق‌الغیربودن، امکان اعتراض ثالث به حالتی که حکم به ضرر خواهان صادر شود، وجود دارد. در موارد دیگر که حکم به ضرر خواهان صادر می‌شود، به دلیل اینکه به حقوق اشخاص ثالث، «خلل» وارد نمی‌کند، نیازی به اعتراض ثالث نیست.

۱-۳. قرارهای دادگاه

ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «درمورد ماده قبل، شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض کند و نسبت به حکم داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشتند می‌توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض کنند». در خصوص اینکه آیا قرارهای دادگاه قابل اعتراض توسط اشخاص ثالث هست یا خیر، بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از استادان حقوق، کلیه قرارهای صادره از دادگاه را قابل اعتراض توسط ثالث می‌دانند و بعضی دیگر، به قابلیت اعتراض برخی از قرارها اعتقاد دارند. برای تشخیص اینکه آیا قرارها قابلیت اعتراض توسط ثالث را دارند، قرارهای قاطع دعوا و قرارهای مربوط به تأمین خواسته و دستور موقت به صورت مجزا بررسی می‌شود.

الف. قرار تأمین خواسته و دستور موقت

بعضی از حقوقدانان معتقدند قرار تأمین خواسته و دستور موقت، قابل اعتراض توسط ثالث نیست. بعضی دیگر اعتقاد دارند که قابل اعتراض هست. لازم به ذکر است اثر این قرارها تا قبل از صدور، قطعی است و بعد از صدور حکم قطعی اثری ندارند. اگر هم حکم به نفع خواهان صادر شود، دیگر بحث اثر حکم مطرح بوده نه اثر قرار تأمین خواسته و دستور موقت.

باید بررسی کرد از صدور این قرارها چه ضرری به حقوق اشخاص ثالث وارد می‌شود. گاهی قرار تأمین خواسته و دستور صادره، در مرحله اجرا با حقوق ثالث تعارض پیدا کرده و مالی از ثالث توقیف می‌شود. در این مورد، بحث اعتراض ثالث اجرایی مطرح بوده نه اعتراض ثالث اصلی که موضوع این مقاله است. بنابراین در این مورد اگر در مقام اجرا، مالی از ثالث توقیف شود، ثالث طبق مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام به آن اعتراض می‌کند.

گاهی نیز مال مورد اختلاف، خواسته دعوی خواهان است و همان مال توقیف می‌شود. در اینجا اگر ثالث مدعی باشد که مال او توقیف شده است، سؤال این است که آیا وی می‌تواند صرفاً بدون اینکه در دعوا وارد شود، به قرار تأمین خواسته و دستور موقت، اعتراض ثالث کند؟ باید گفت اعتراض به این قرار، بدون اینکه در دعوا به عنوان ثالث وارد شود، قابل قبول نیست. ثالث باید به عنوان وارد ثالث در دعوی اصلی وارد شده و ادعای خود را نسبت به آن مال اعلام و بعد از اثبات حقانیت خود نسبت به توقیف آن مال، اعتراض کند. بنابراین، اعتراض ثالث بدون ورود در دعوی اصلی امکان پذیر نبوده و از آن مال رفع توقیف نمی‌شود. در صورتی هم که وارد دعوا شده، به عنوان طرف دعوا محسوب می‌شود و دیگر اعتراض ثالث مطرح نیست. علاوه بر این، قانونگذار در ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی پیش‌بینی کرده، اگر حکم راجع به عین معین باشد، علیه ثالث متصرف اجرا می‌شود، مگر اینکه قرار تأخیر اجرای حکم در مهلت مقرر صادر شود. با توجه به این ماده، حکم علیه ثالث اجرا می‌شود مگر اینکه قرار تأخیر اجرای حکم صادر شود. در خصوص قرار تأمین خواسته و دستور موقت نسبت به توقیف مال معین، قانونگذار، موردی برای توقیف اجرا و صدور قرار تأخیر پیش‌بینی نکرده و باید اشخاص ثالث ذینفع به عنوان ثالث در دعوی اصلی وارد شده و ادعای خود را مطرح کنند. این گونه وارد شدن به دعوا به خاطر این امر نیست که قرارها چون به ضرر ثالث است نقض می‌شود، بلکه در صورت ذی‌حق بودن ثالث در دعوی ورود و به تبع، برنده شدن در دعوی ورود ثالث، ممکن است قرارها نقض شود. بنابراین با توجه به این مطالب، باید گفت قرارهای مذکور، قابل اعتراض در چارچوب دعوی اعتراض ثالث نیست.

ب. قرارهای قاطع دعوا

بعضی از حقوقدانان اعتقاد دارند با توجه به ظاهر ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م که اصطلاح «هرگونه رأی» را به کار برده، قرارها نیز قابل اعتراض توسط ثالث هستند. در مقابل، بعضی معتقدند قرارها به دلیل اینکه اعتبار امر قضاوت شده نداشته، به حقوق ثالث «خللی» وارد نمی‌کنند که قابل اعتراض باشند. بعضی دیگر از حقوقدانان، بین قرارها از حیث قابلیت اعتراض توسط ثالث، قایل به تفکیک شدند و بعضی از قرارها را قابل اعتراض و بعضی دیگر را غیر قابل اعتراض دانسته‌اند.

به نظر می‌رسد قرارها قابل اعتراض توسط ثالث نباشند زیرا اولاً، قرارها در حقوق ایران اعتبار امر قضاوت شده ندارند. از آنجایی که خواهان مجدداً می‌تواند همان دعوا را اقامه کند، از صدور قرارها «خللی» به ثالث وارد نمی‌شود. ثانیاً، همان طور که گفته شد، در صورتی که دعوی خواهان به طور مثال، دعوی خلع ید، به دلیل عدم مالکیت خواهان به موجب حکم رد شود، این حکم، مالکیتی برای خوانده اثبات نمی‌کند. با توجه به اینکه تنها

مالکیت خواهان به اثبات نرسیده، ثالث بدون توجه به این حکم برای احقاق حق خود، باید در دعوای مستقل دیگر علیه متصرف (خوانده دعوای سابق) دعوای خلع ید اقامه کند. درمورد قرارها، حتی در فرض اعتبار امر قضاوت شده برای قرارها (ازجمله قرار سقوط دعوای) این قرار به ضرر ثالث نیست تا نیاز به اقامه دعوای اعتراض ثالث داشته باشد. ثالثاً، همان طور که بعضی از نویسندگان بیان کردند، با ملاحظه قرارهای پیش بینی شده در قانون، از صدور قرارها خللی به ثالث وارد نمی شود تا این که نیاز باشد ثالث به آن اعتراض نماید. رابعاً، در مقررات مربوط به قانون وصول بخش از درآمدهای دولت، تنها میزان هزینه دادرسی اعتراض ثالث به حکم پیش بینی شده و هزینه اعتراض ثالث به قرار پیش بینی نشده است. این عدم پیش بینی به دلیل بی توجهی قانونگذار نبوده، بلکه به این دلیل است که ثالث نمی تواند به قرار اعتراض کند. خامساً، در ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م تنها اعتراض به حکم داور پیش بینی شده و اعتراض به قرار داور پیش بینی نشده است. این امر بیانگر این نکته است که صدور قرار نمی تواند به حق ثالثی خلل وارد کند تا قابل اعتراض باشد. سادساً، در ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م اشاره شده دعوای اعتراض ثالث باید به طرفیت محکوم له و محکوم علیه اقامه شود و در ماده ۴۲۵ قانون مذکور تصریح شده اگر اعتراض ثالث، وارد تشخیص داده شود، حکم نقض می شود و اشاره به قرار نکرده است. بنابراین باید گفت هرچند قانونگذار، اشاره به «هرگونه رأی صادره» کرده، ولی از آن جایی که شرط مهم اعتراض ثالث، وجود «خلل» به حقوق ثالث است و از صدور قرار، «خللی» به ثالث وارد نمی شود، قرار قابلیت اعتراض ثالث را ندارد.

۴-۱. معترض باید ثالث باشد

دعوای اعتراض ثالث، مختص اشخاصی است که در دعوای سابق، جزء طرفین دعوا نبوده اند.

در این خصوص، نکات ذیل مورد توجه است.

نکته اول. اگر در حکم مربوط به دعوای سابق، دعوای وارد ثالث به دلیل عدم ذی نفعی به موجب قرار رد شود، آیا وارد ثالث می تواند با همان شرایط به عنوان ثالث به این حکم، اعتراض ثالث کند؟ از طرفی، قرارها ازجمله قرار رد دعوا، اعتبار امر قضاوت شده نداشته و از طرف دیگر، این شخص در دادرسی که منتهی به رأی شده، به عنوان اصحاب دعوا دخالت داشته است. آیا این شخص با همان شرایط سابق می تواند اعتراض ثالث کند؟ شاید بتوان گفت در خصوص عدم ذی نفعی، بند ۱۰ ماده ۸۴ ق.آ.د.م اختصاص به خواهان دعوای اصلی داشته و شامل وارد ثالث نیست و در این صورت برای وارد ثالث، امکان صدور «حکم» به جای «قرار» وجود داشته باشد، ولی نمی توان در مقابل نص اجتهاد کرد و دعوای وارد ثالث به دلیل عدم ذی نفعی، با قرار رد مواجه می شود. در این مورد، اختلاف در این است که قرارها اعتبار امر قضاوت شده دارند یا ندارند. حتی اگر اعتبار امر قضاوت شده نداشته باشند، مجدداً به همان جهت دعوای ایشان رد می شود.

نکته دوم. در مواردی ممکن است مالکین مشاع بدون تفکیک قانونی، ملک را طی قطعات کوچک تر به اشخاص دیگر بفروشند. خریدار نیز این ملک را طبق مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون ثبت (در زمان لازم الاجرا بودن این مواد) در نوبت ثبت قرار می دهد. سؤال این است اگر یکی از مالکین مشاع به این تقاضا اعتراض کند، در فرض رد دعوای معترض، آیا دیگر مالکین مشاع، حق اعتراض ثالث به این حکم را دارند یا اینکه چون مهلت اعتراض گذشته و درخواست کننده، سند دریافت کرده، اشخاص دیگر باید دعوای مستقل ابطال سند اقامه کنند؟ باید گفت امکان اعتراض ثالث وجود ندارد و ثالث باید دعوای مستقل ابطال سند اقامه کند زیرا اولاً، همان طور که قبلاً توضیح داده شد، در صورت رد دعوای خواهان، این حکم به ضرر دیگر اشخاص دارای موقعیت خواهان، نیست و این

اشخاص باید دعوای مستقل اقامه کنند. به عبارت دیگر، ممکن است عدم اثبات دعوای معترض ثالث، به دلیل بی‌حقی او باشد. این حکم، ضرری به ثالث نمی‌رساند. ثانیاً، با توجه به این‌که اعتراض مهلت دارد و بعد از انقضای مهلت و صدور سند، امکان اقامه دعوای ابطال سند وجود دارد، این مورد هم مثل موردی است که اشخاص در موعد مقرر اعتراض نکرده‌اند. بنابراین، نیازی به اعتراض ثالث به حکم صادره نیست.

سؤال دیگر این است که اگر معترض در این اعتراض برنده شود، فروشنده حق اعتراض به این حکم را دارد؟ با توجه به اینکه به موجب این حکم، سند به نفع خریدار صادر نمی‌شود و به نحوی فروش ملک به صورت مفروز، غیرقانونی به شمار می‌رود و این امر به ضرر فروشنده ملک است، امکان اعتراض ثالث وجود دارد.

نکته سوم. امکان دارد بعد از اقامه دعوا و در حین رسیدگی، موضوع دعوا از طرف خوانده به شخص دیگری منتقل شده و دعوا به طرفیت منتقل‌الیه ادامه پیدا کند. اگر در دعوای مذکور، خواهان برنده شده و حکم علیه منتقل‌الیه صادر شود، آیا خوانده اولیه به دلیل مستحق‌للیغیر درآمدن می‌تواند اعتراض ثالث کند؟ به بیان دیگر، آیا خوانده اولیه، ثالث به شمار می‌رود تا بتواند به حکم مذکور اعتراض ثالث کند؟ پاسخ به این سؤال تابع این نکته است که اگر چنین حالتی در حین رسیدگی اتفاق افتد، رسیدگی به طرفیت چه شخصی و چگونه ادامه پیدا می‌کند؟ بسته به این امر، پاسخ به سؤال متفاوت است ولی به نظر می‌رسد اگر دعوا به طرفیت هر دو ادامه داشته باشد، امکان اعتراض ثالث وجود ندارد.

۲. تشریفات رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث

در ماده ۴۱۹ ق.آ.د.م مقرر شده است: «اعتراض شخص ثالث بر دو قسم است: الف- اعتراض ثالث اصلی عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت می‌گیرد. ب- اعتراض طاری (غیراصلی) عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعای خود، در اثنای دادرسی آن را ابراز نموده است». قانونگذار، اعتراض ثالث را به دو قسم تقسیم کرده است. قبل از بررسی شرایط دادخواست اعتراض ثالث از حیث خواسته و سبب دعوا باید این امر بررسی شود که معترض ثالث، موقعیت کدامیک از خواهان یا خوانده را در دعوای اصلی داراست؟

با توجه به توضیحات سابق، معترض ثالث در مواردی موقعیت خواهان و در مواردی موقعیت خوانده را دارد. به طور مثال، اگر در دعوای خلع ید خواهان علیه خوانده در دعوای اصلی، ثالث مدعی مالکیت محکوم‌به باشد، ثالث بسته به اینکه متصرف باشد یا نباشد، موقعیت خواهان و خوانده دعوای اصلی را دارد. اگر ثالث متصرف، محکوم‌به باشد، صرفاً در صدد نقض آن حکم است و موقعیت خوانده دعوای اصلی را دارد ولی اگر متصرف آن مال نباشد، نه تنها مدعی نقض حکم به دلیل مالکیت خود است بلکه درخواست خلع ید طرفین را نیز دارد.

در این مورد، اگر هنوز حکمی صادر نشده بود، این شخص در دعوای اصلی می‌بایست به عنوان خواهان احقاق حق می‌کرد.

به هر حال، علی‌رغم اینکه ممکن است معترض ثالث در واقع امر، موقعیت‌های مختلف داشته باشد، ولی به دلیل اینکه در خصوص موضوع دعوا حکمی صادر شده و وضعیت جدیدی با این حکم ایجاد شده، ثالث حتی اگر در موقعیت خوانده باشد، در دعوای اعتراض ثالث برای نقض آن باید به عنوان خواهان، دعوای خود را مطرح کند. به بیان دیگر، به دلیل اینکه به موجب حکم دادگاه نسبت به موضوع، تعیین تکلیف شده و ثالث، مدعی ورود «خلل»

در حقوق خود به موجب این حکم است، میبایست به عنوان خواهان، دعوای خود را در چارچوب اعتراض ثالث مطرح کند و بر این اساس در دعوای مذکور، همیشه موقعیت خواهان را دارد.

۱-۲. خواسته دعوای اعتراض ثالث

سؤالی که مطرح می شود این است که خواسته دعوای اعتراض ثالث چیست؟ آیا ثالث می تواند در ضمن درخواست نقض حکم سابق، خواسته دیگری تحت عنوان خلع ید یا مطالبه یا هر خواسته دیگری مطرح کند؟ در مواردی خواسته متعرض ثالث، تنها نقض حکم سابق است و خواسته دیگری ندارد، ولی در مواردی نه تنها خواسته او نقض حکم سابق است بلکه خواسته دیگری نیز دارد. به طور مثال، در حکم راجع به مال معین به هنگام اجرای این حکم، اگر در تصرف ثالث باشد، ثالث بر طبق ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی، تنها خواسته نقض حکم را دارد ولی اگر ثالث متصرف نباشد، خواسته او علاوه بر نقض حکم، خلع ید و گرفتن مال موضوع دعوا نیز هست. در مثال دیگر، مالک مشاعی نسبت به کل قیمت مال مشاع تلف شده، علیه خوانده، دعوای مطالبه اقامه کرد و دادگاه نسبت به کل قیمت مال مشاع، خوانده را محکوم کرد. اگر دیگر مالک مشاع به عنوان ثالث به این حکم اعتراض ثالث کند، آیا می تواند در ضمن درخواست نقض حکم نسبت به خود، درخواست محکومیت خوانده و به تبع آن، محکومیت خواهان نسبت به استرداد سهم معترض ثالث را مطرح کند؟ در دعوای ورود ثالث، وارد ثالث می تواند ضمن رد دعوای خواهان اصلی و محکومیت خوانده دعوای اصلی، ادعای همان خواسته را مطرح کرده و در صورت ذیحق بودن، دادگاه، همان خواسته را به نفع او حکم می دهد. بعضی از حقوقدانان اعتقاد دارند که ثالث در انتخاب هر کدام از این دو دعوای ورود و اعتراض ثالث اختیار دارد. باید گفت با توجه به اینکه در دعوای ورود ثالث، بحث ذینفع بودن مطرح است، ثالث می تواند همان خواسته را مطرح کند، در حالی که در دعوای اعتراض ثالث، بحث «خلل» مطرح بوده و به دلیل صدور حکم، خواسته ثالث، تنها می تواند نقض حکم سابق بوده و نمی تواند خواسته ای اضافه بر نقض حکم درخواست نماید بلکه باید بعد از نقض حکم معترض عنه، دعوای مستقلی اقامه نماید زیرا اولاً، ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م تنها به نقض حکم سابق اشاره کرده است.

ثانیاً، در ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی اشاره دارد که اگر حکم سابق به موجب اعتراض ثالث نقض شد، عملیات اجرایی به حالت سابق یعنی به خوانده دعوای اصلی مسترد می شود. در این ماده، اشاره نشده است که به معترض ثالث داده می شود. این امر به این دلیل است که خواسته معترض ثالث، تنها نقض حکم سابق است. هر چند اگر ثالث می تواند در همین دعوا، خواسته ای اضافه بر نقض حکم سابق مطرح کند برای جلوگیری از اقامه دعوای متعدد و طولانی شدن مسیر رسیدن اشخاص به حقوق خود، بهتر بود. مجدداً این نکته را باید متذکر شد که در مواردی ثالث، موقعیت خوانده را دارد و اگر به طور مثال در چارچوب ماده ۴۴ قانون اجرای احکام نقض شد به خود معترض ثالث مسترد می شود.

۲-۲. سبب دعوای اعتراض ثالث

در دعوای خواهان علیه خوانده، خواسته یا خواسته های دعوا تنها به استناد «منشأ» واحد قابل اقامه است ولی خوانده در مقابل دعوای خواهان می تواند از کلیه طرق دفاعی در جهت رد دعوا استفاده کند. سؤالی که مطرح می شود این است که در دعوای اعتراض ثالث، سبب باید واحد باشد یا اینکه مثل خوانده در دعوای اصلی باید از کلیه طرق دفاعی برای نقض حکم استفاده کند؟ به عبارت دیگر، آیا معترض ثالث می تواند با تغییر سبب دعوا، بعد از یک بار اعتراض ثالث، مجدداً به همان حکم و با سبب جدید اعتراض کند؟ به نظر می رسد با توجه به اینکه

در خصوص موضوع دعوا، حکم صادر شده و از صدور این حکم، به حقوق ثالث، «خلل» وارد شده است، ثالث باید در دعوای اعتراض ثالث برای نقض حکم سابق از کلیه طرق دفاعی استفاده کند و نمی‌تواند برای نقض حکم، دوباره به آن اعتراض ثالث کند.

۲-۳. نحوه تصمیم‌گیری در دعوای اعتراض ثالث

در رسیدگی به دعوای اعتراض، سؤالات و ابهامات متعددی به وجود می‌آید. آیا معترض ثالث می‌تواند به بهای خواسته اعتراض کند؟ آیا می‌تواند به صلاحیت دادگاه، اعم از صلاحیت ذاتی و محلی اعتراض کرده و به صرف عدم صلاحیت، درخواست نقض حکم را بکند؟ اگر دادخواست دعوای اصلی ناقص باشد و به طور مثال، هزینه دادرسی را پرداخت نکرده باشد

می‌تواند به آن اعتراض کند و به صرف این مورد، درخواست نقض حکم را بکند؟ به طور مثال اگر دعوا در دعوای غیرقابل تجزیه و تفکیک علیه همه خواندگان اقامه نشده باشد ولی باوجود این نقص، حکم صادر شده باشد، معترض ثالث می‌تواند به صرف این ایراد، درخواست نقض حکم سابق را مطرح کند؟ در رسیدگی فرجامی و تجدیدنظر، دادگاه می‌تواند حکم را قرار تلقی و برای رسیدگی ماهوی به دادگاه تالی ارسال کند، آیا در دعوای اعتراض ثالث، دادگاه می‌تواند حکم سابق را قرار تلقی و به مرجع تالی جهت رسیدگی مجدد ارسال کند و در این صورت، ثالث چه موقعیتی دارد؟ اگر دعوای معترض ثالث پذیرفته شده و حکم به نفع معترض ثالث صادر شود، آیا امکان اعتراض ثالث به این مورد وجود دارد؟ به نظر می‌رسد پاسخ به بیشتر این سؤالات در این نکته باشد که تصمیم دادگاه در رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث، به صورت «حکم» است یا اینکه دادگاه می‌تواند به صورت قرار نیز تصمیم‌گیری کند؟ به طور مثال، در خصوص موضوعی به نفع خواهان حکم صادر شده و ثالث به این حکم اعتراض ثالث کرده است. اگر ثالث مدعی باشد که محکوم‌له (خواهان دعوای اصلی) ذینفع نبوده، آیا دادگاه باید ضمن نقض حکم سابق، قرار رد دعوای خواهان را صادر کند یا اینکه در چارچوب «حکم»، ضمن احراز «خلل» به حقوق ثالث، تصمیم‌گیری کند؟

ماده ۴۲۵ در این زمینه مقرر می‌دارد: «چنانچه دادگاه پس از رسیدگی، اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد، آن قسمت از حکم را که مورد اعتراض قرار گرفته نقض می‌نماید و اگر مفاد حکم، غیرقابل تفکیک باشد، تمام آن الغا خواهد شد». در ماده مذکور به صراحت در این خصوص اشاره نشده که تصمیم دادگاه به چه صورت است. آیا تصمیم دادگاه، صرف نقض حکم سابق است یا بعد از نقض حکم سابق، دادگاه می‌تواند تصمیم‌گیری کرده و قرار هم صادر کند؟ باید گفت جواب این پرسش در این نکته است که آیا با اعتراض ثالث، حقی برای معترض ثالث به اثبات می‌رسد یا اینکه برای او حقی به اثبات نمی‌رسد؟ به عبارت دیگر، اگر به صرف نقض حکم، حتی به دلیل ایراد شکلی، حقی برای ثالث به اثبات نرسد، ممکن است دعوای محکوم‌له (خواهان دعوای اصلی) به موجب قرار رد شود. در این صورت، امکان اقامه دعوای مجدد از طرف او بعد از رفع نقص شکلی وجود دارد ولی اگر در راستای اعتراض ثالث، حقی برای معترض ثالث به اثبات برسد و ثالث، ذی‌حق تشخیص داده شود، تصمیم دادگاه باید به صورت حکم باشد. بر این اساس که حکم صادر می‌شود، خواهان دعوای اصلی که حکم به نفع او بوده و بعد از اعتراض ثالث نقض شد، فقط از طریق اعاده دادرسی می‌تواند حقی را که مجدداً برای ثالث ایجاد شده نقض کند. اشخاص ثالث دیگر هم که صدور حکم در مرحله اعتراض ثالث را به ضرر خود می‌دانند، فقط در چارچوب اعتراض ثالث می‌توانند احقاق حق کنند.

به نظر می‌رسد اگر ادعای معترض ثالث پذیرفته شود، حق برای معترض ثالث به اثبات رسیده و در این صورت، تصمیم دادگاه همیشه باید به صورت «حکم» باشد زیرا اولاً، برای رسیدگی به این امر که آیا «خلل» به حقوق ثالث وارد شده، نیاز به رسیدگی ماهوی دارد. بعد از رسیدگی ماهوی هم همیشه تصمیم دادگاه به صورت «حکم» است. ثانیاً، در ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م اشاره شده «اگر اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد»، «وارد تشخیص دادن» به منزله اثبات حق برای معترض ثالث است. اثبات حق برای ثالث نیز باید به صورت «حکم» اعلام شود. ثالثاً، در ماده مذکور تصریح شده اگر «مفاد حکم، غیرقابل تجزیه» باشد، تمام حکم الغا می‌شود و اگر نباشد، فقط آن قسمت از حکم که مورد اعتراض قرار گرفته، نقض می‌شود. از این قسمت می‌توان نتیجه گرفت اعتراض ثالث نمی‌تواند رابطه بین خواهان و خوانده دعوی سابق را از بین ببرد مگر اینکه «غیرقابل تجزیه» باشد. بنابراین، امکان بیان ایرادات شکلی که رابطه خواهان و خوانده را از بین می‌برد، وجود ندارد. رابعاً، ماده ۳۹ قانون اجرای احکام بر این امر تأکید دارد، در صورتی عملیات اجرایی به حالت قبل برمی‌گردد که حکم سابق به موجب «حکم نهایی» نقض شود. بنابراین از آنجایی که در ماده مذکور، اعاده عملیات اجرایی حکم سابق فقط باید به موجب «حکم» نقض شود، می‌توان نتیجه گرفت که در مرحله اعتراض ثالث و اعاده دادرسی تصمیم‌گیری فقط باید به صورت حکم باشد و نمی‌توان حکم سابق را به موجب قرار نقض کرد زیرا با صدور قرار رد دعوی اصلی، عملیات اجرایی به حالت سابق بر نمی‌گردد.

نکات ذیل در این زمینه مورد توجه است:

نکته اول. بعضی از حقوقدانان تصریح کردند معترض ثالث می‌تواند به بهای خواسته اعتراض کند، درحالی‌که اعتراض به بهای خواسته مسموع نیست. دادگاه صرفاً به این امر رسیدگی می‌کند که ثالث ذیحق است یا خیر؟ اموری که در راستای این امر نباشد توسط دادگاه قابل رسیدگی نیست زیرا مجوز رسیدگی به این موضوع که یک ایراد شکلی است و باید قبل از احراز «خلل» به عمل آید، ممکن است بدون وارد شدن در ماهیت دعوا و احراز «خلل»، حکم سابق را به موجب «قرار» نقض کند.

نکته دوم. دادگاه نمی‌تواند در دعوی اعتراض ثالث، دعوی اصلی را با این استدلال که به نحو صحیح اقامه نشده بود، نقض کند. به طور مثال، در «دعوی غیرقابل تجزیه و تفکیک»، باید خواندگان طرف دعوا قرار گیرند. اگر بعضی از خواندگان، طرف دعوی سابق قرار نگرفته و این اشخاص بخواهند به حکم سابق اعتراض ثالث کنند، نمی‌توانند صرفاً به این دلیل که دعوی سابق به نحو صحیح اقامه نشده، درخواست نقض آن را بکنند بلکه باید به صورت ماهوی به حکم سابق، ایراد وارد کرده و حکم سابق را نقض کنند. به بیان دیگر، اشخاص ثالث برای اثبات وارد شدن «خلل» به حقوق خود باید بتوانند به صورت ماهوی، دعوی خود را به اثبات رسانده و بی‌حقی محکوم‌له را ثابت کنند.

نکته سوم. با توجه به مطالب قبل، اعتراض به صلاحیت دادگاه که موجب نقض حکم و تغییر مرجع صالح شود، مسموع نیست.

نکته چهارم. با توجه به اینکه تصمیم دادگاه بعد از پذیرش ادعای ثالث، به صورت حکم صادر می‌شود، هرچند که در این مورد، قانونگذار تصریحی ندارد، ولی از آنجایی که ممکن است حقوق محکوم‌له بدون رعایت اصل تناظر از بین برود، ممکن است حکم صادره در دعوی اعتراض ثالث نیز به صورت غیابی صادر شود.

نکته پنجم. در رسیدگی فرجامی، دیوان عالی می‌تواند حکم صادره را قرار تلقی و پرونده را برای رسیدگی ماهوی به دادگاه تالی ارسال کند. علی‌رغم عدم پیش‌بینی این اختیار برای دادگاه تجدیدنظر، رویه قضایی این اختیار را برای دادگاه تجدیدنظر پذیرفته است. در خصوص اعتراض ثالث باید گفت دادگاه در رسیدگی به اعتراض ثالث از چنین اختیاری برخوردار نیست و باید به صورت «حکم» تصمیم‌گیری کند زیرا اگر چنین اقدامی انجام دهد، معلوم نیست موقعیت معترض ثالث در مرحله بعد از این اقدام چیست؟ خواهان به شمار می‌آید یا خوانده؟ بنابراین، دادگاه در دعوای اعتراض ثالث از چنین اختیاری برخوردار نیست.

نکته ششم. دعوای خلع ید باید علیه متصرف اقامه شود وگرنه به دلیل عدم توجه دعوای علیه غیرمتصرف، قرار رد دعوای صادر می‌شود. اگر دعوای خلع ید علیه غیرمتصرف اقامه شد و دادگاه متوجه این امر نشد و حکم به نفع خواهان صادر شود و به هنگام اجرای حکم، ثالث به استناد ماده ۴۴ قانون اجرای احکام اعتراض ثالث کند، نمی‌تواند به صرف اینکه حکم مذکور علیه غیرمتصرف صادر شده، نقض حکم و صدور قرار رد دعوای را درخواست کند. از آنجایی که در مرحله اعتراض ثالث، تصمیم‌گیری به صورت حکم به عمل می‌آید، ثالث متصرف باید حق خود را به صورت ماهوی اثبات کرده و صرف بیان ایراد شکلی برای نقض حکم کافی نیست، مخصوصاً با توجه به اینکه یکی از شرایط متوقف‌شدن عملیات اجرایی، ادعای مالکیت متصرف ثالث است. به عبارت دیگر، باید متصرف، ادعای مالکیت خود را ثابت کند تا اثر حکم مورداً اجرا از بین برود و به صرف بیان ایراد شکلی، اثر حکم از بین نمی‌رود.

نکته هفتم. با توجه به توضیحات سابق، منظور از اصطلاح «مفاد حکم غیرقابل تجزیه باشد»، عبارت «رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک» نیست و همان معنای عبارت «رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک» در مواد ۳۰۸، ۳۵۹ و ۴۰۴ ق.آ.د.م را نمی‌دهد زیرا در ماده ۳۵۹ ق.آ.د.م ممکن است «رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک»، ناظر به دعوای بین خواهان‌ها و خواندگان دارای نفع مشترک در اقامه دعوای دفاع باشد، درحالی که این اشخاص در بیشتر موارد، حق اعتراض ثالث به حکم سابق را ندارند. علاوه بر این، گاهی اشخاصی که مدعی نفع مستقل در موضوع دعوای هستند به حکم صادره اعتراض ثالث می‌کنند. در این خصوص اگر دادگاه، ادعای معترض را بپذیرد، مجبور به نقض تمام حکم سابق است، درحالی که «رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک»، ناظر به اشخاص متعدد است که نفع مشترک در اقامه دعوای دفاع یا مقابل آن را دارند.

اصطلاح «مفاد حکم غیرقابل تجزیه»، مفهومی عام‌تر از «رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک» دارد که هم شامل مواردی مثل «دعوای غیرقابل تجزیه و تفکیک»، «دعوای مرتبط» (یعنی اینکه ثالث، مدعی نفع مستقل است) بوده و هم شامل این امر است که اگر در حکم مورد اعتراض دو خواسته مطرح بوده که یکی از آنها به ضرر ثالث بوده و دیگری «خللی» به حقوق ثالث وارد نکند، تابعی از خواسته اول است. «به عنوان مثال، چنانچه در حکم تخلیه و پرداخت اجاره بها به نفع آقای (الف)، شخص (ب) به عنوان ثالث به این حکم اعتراض و ادعا نماید او مالک عین مستأجره بوده و به حکم تخلیه به نفع (الف) معترض است، چنانچه دادگاه مالکیت (ب) را محرز دانست تمام حکم را الغا خواهد کرد زیرا نمیتوان مالکیت را برای (ب) مفروض دانست اما اجاره بها را حق (الف) تلقی کرد...».

نکته هشتم. در مواردی که خوانده محکوم علیه، قبل از صدور حکم، موضوع دعوای به صورت کلی یا جزئی یا حقوق راجع به آن را به اشخاص ثالث واگذار کرده باشد، این اشخاص می‌توانند به حکم صادره اعتراض ثالث کنند. به طور مثال، اگر خوانده، قبل از صدور حکم، موضوع دعوای اجاره داده باشد یا حق ارتفاق در موضوع دعوای

- را به ثالث واگذار کرده یا موضوع دعوا را به ثالث واگذار کرده باشد، این اشخاص، حق اعتراض ثالث دارند زیرا صدور حکم علیه خواننده انتقال دهنده، به حقوق این اشخاص نیز «خلل» وارد می‌کند. ماده ۴۴ قانون اجرای احکام بر این امر تصریح دارد که اگر عین محکوم به در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه باشد و متصرف مدعی حقی اعم از «عین یا منافع» باشد، حق اعتراض دارد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در دعوای اعتراض ثالث توسط این اشخاص، اگر دادگاه ادعای آنها را وارد دانست، تصمیم‌گیری دادگاه به چه نحوی است؟ آیا دادگاه می‌بایست حکم سابق را نقض کند؟ به عبارت دیگر، ادعای این اشخاص در دعوای اعتراض ثالث در چه قالبی باید مطرح شود. آیا می‌توان گفت حکم صرفاً نسبت به آنها مؤثر نیست یا اینکه کل حکم به دلیل اینکه «غیرقابل تجزیه» است باید نقض شود؟ بعضی از استادان تصریح کردند «به عبارت دیگر، اعتراض ثالث علی‌الاصول، نمی‌تواند وضعیت اصحاب دعوای اصلی رأی مورد اعتراض را تغییر دهد... برای مثال، (ج) حق عبور از ملکی را از (ب) که خود را مالک معرفی کرده خریداری کرده است اما (ب) در دعوای مالکیت (الف) نسبت به همان ملک محکوم می‌شود. در اینجا اعتراض ثالث نمی‌تواند موجب نقض رأی شود که بین (الف) و (ب) مبنی بر مالکیت (الف) صادر و قطعی شده است، بلکه رأی که در پی اعتراض (ج) صادر می‌شود در صورتی که اعتراض را وارد تشخیص دهد، منحصر می‌تواند مقرر کند که حکم مزبور علیه ثالث، قابل اجرا و استناد نیست. ماده ۵۹۱ ق.ج.آ.د.م.ف. تصریح می‌کند که رأی مورد اعتراض، در هر حال، اثر خود را نسبت به اصحاب دعوا، حتی در قسمتی که فسخ شده، حفظ می‌کند. بنابراین در حقوق ایران نیز باید پذیرفت که منظور از «آن قسمت حکم» در ماده ۴۲۵ ق.ج. منحصراً آن قسمت کمی یا کیفی است که به حقوق شخص ثالث خلل وارد می‌آورد». هرچند شاید این نظر مطابق با ظاهر ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م باشد که اصل را بر این گذاشته که اعتراض ثالث، تأثیری بر رابطه طرفین ندارد، ولی باید گفت این موارد، مشمول قسمت دوم ماده یعنی «مفاد حکم غیرقابل تجزیه» است و باید کل حکم نقض شود زیرا نمی‌توان تصور کرد که ادعای ثالث درست است و حق ارتفاق او پابرجاست ولی شخصی که این حق را به ثالث واگذار کرد، مالکیت ندارد. این تفسیر باعث ایجاد تعارض می‌شود. به همین دلیل باید گفت منظور از «مفاد حکم غیرقابل تجزیه» این است که اگر از بین بردن «خلل» نسبت به حقوق ثالث، تنها با نقض کل حکم مورد اعتراض امکان‌پذیر است به آن حکم، «حکم غیرقابل تجزیه» گفته می‌شود.
- در دعوای غیرمالی، اگر علیه صاحب حق غیرمالی، دعوا اقامه شود، صدور حکم احراز حق غیرمالی، باعث ورود «خلل» به حقوق ورثه نمی‌شود تا به آنها حق اعتراض ثالث داده شود. هرچند ممکن است به واسطه صدور حکم نسبت به حقوق غیرمالی، ضرر مالی به ورثه وارد شود، به دلیل تبعی بودن حقوق مالی، حق اعتراض ثالث ایجاد نمی‌شود.
- در دعوای مالی، در دعوای مرتبط و غیرقابل تجزیه و تفکیک، اشخاص ثالث، حق اعتراض ثالث دارند.
- در دعوای بین خواهان‌های دارای نفع مشترک، اگر حکم به ضرر یکی از خواهان‌های دارای نفع مشترک صادر شود، به ضرر دیگر خواهان‌های دارای نفع مشترک نبوده و نیازی به اعتراض ثالث هم نیست.
- در دعوای بین خوانندگان دارای نفع مشترک، اگر حکم به ضرر یکی از خوانندگان دارای نفع مشترک صادر شود، اگر از نتیجه آن حکم به ضرر دیگر خوانندگان استفاده شود، شرط ورود «خلل» به دیگر خوانندگان محقق شده و آنها حق اعتراض ثالث دارند.
- هرچند قانون آیین دادرسی مدنی، عبارت «رأی» را برای اعتراض ثالث به کار برده است، به دلیل اینکه از صدور

قرارها «خللی» به اشخاص ثالث وارد نمی‌شود، قرارها قابل اعتراض توسط ثالث نیست.

• در اعتراض ثالث، دعوا صرفاً نقض حکم سابق است. معترض ثالث نمی‌تواند علاوه بر نقض حکم سابق، خواسته دیگری را مثل مطالبه یا خلع ید به نفع خود مطرح کند، بلکه بعد از نقض حکم می‌تواند دعوای مستقل برای آن خواسته مطرح کند.

• معترض ثالث باید از کلیه طرق دفاعی نسبت به حکم مورد اعتراض استفاده کند. به دلیل اینکه باید از کلیه طرق دفاعی برای نقض حکم سابق استفاده کند، حق ندارد بعد از رد دعوای اعتراض ثالث، با تغییر سبب، دعوای اعتراض ثالث را مجدداً اقامه کند.

• در صورتی که در دعوای اعتراض ثالث، دادگاه ادعای او را در رسیدگی وارد دانست، با احراز این ادعا برای ثالث، حق ایجاد می‌شود. با توجه به احراز این حق، هر شخص ثالثی که آن را به ضرر خود بداند، فقط در چارچوب اعتراض ثالث می‌تواند احقاق حق کند.

• با توجه به احراز حق برای معترض ثالث، تصمیم دادگاه باید همیشه به صورت «حکم» باشد. امکان نقض حکم مورد اعتراض به صرف ایراد شکلی توسط ثالث امکان پذیر نیست.

• با توجه به اینکه دادگاه در رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث نمی‌تواند دعوای اصلی را به صورت «قرار» نقض کند، دادگاه نمی‌تواند به واسطه ایرادات شکلی مثل عدم صلاحیت، عدم پرداخت هزینه دادرسی یا عدم اقامه صحیح دعوا، دعوای معترض ثالث را بپذیرد و حکم مورد اعتراض را نقض و با صدور «قرار»، دعوای اصلی را رد کند.

* استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز

فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال چهارم، شماره پانزدهم، تابستان ۱۳۹۵